



آشنایان ره عشق

تاریخچه فعالیت گروه بانوان نیکوکار

بقلم اشرف قندهاری (بهادرزاده)

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار

آشنایان ره عشق: تاریخچه فعالیت گروه بانوان نیکوکار بقلم اشرف قندهاری (بهادرزاده) - تهران
[آسایشگاه معلولین و سالمندان کهریزک]. گروه بانوان نیکوکار، ۱۳۸۰
د ۲۵۶ ص: مصور، عکس.

ISBN: 964-06-0122-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. آسایشگاه معلولین و سالمندان کهریزک. گروه بانوان نیکوکار، ۲. زنان نیکوکار ایران، ۳. خیریه -
ایران. الفد آسایشگاه معلولین و سالمندان کهریزک. گروه بانوان نیکوکار. بد عنوان. ج. عنوان: تاریخچه
فعالیت گروه بانوان نیکوکار

۶۱۳/۰۲

H۷۶/۱

۸۰-۲۴۶۸۱

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: آشنایان ره عشق

ناشر: گروه بانوان نیکوکار

ویرایش: فریده همتی

طرح جلد: لادن رضایی

حروفچینی کامپیوتری و صفحه‌آرایی: شراره مریخی، منیژه خوشخوی و امیراحمد مفید

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت چاپ: دوم - بهار ۱۳۸۳

تعداد نسخه: ۵۰۰۰

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



گروه بانوان نیکوکار

روستاه به آسایشگاه معلولین و سالمندان کهریزک (دوره ۱)

تهران ۱۹۶۱۷، تجریش، خیابان ولیعصر، بلخ فردوس، کوچه ستاره، پلاک ۱، دفتر گروه بانوان نیکوکار

تلفن: ۲۷۱۲۰۰۶ دورنگار: ۲۷۰۱۰۵۹-۲۷۰۱۸۳۲

پست الکترونیک: lcsngo@neda.net

شابک، ۹۶۴-۰۶-۰۱۲۲-۵ ISBN 964-06-0122-5

فهرست مطالب

الف	مقدمه
ث	پیشگفتار
۱	نیمه شبی طوفانی
۴	راهی آسایشگاه شدم
۹	طلوع فجر
۱۴	کویر تشنه به دنبال آب
۱۶	فروردین ۱۳۵۲
۲۰	تأسیس آسایشگاه
۲۶	آشنایی آقای جمائل با دکتر حکیمزاده
۳۵	آسایشگاه معلولان و سالمندان کهریزک
۳۸	یادی از نخستین روز در آسایشگاه

- سال ۱۳۵۲ سرآغاز فعالیت ۶۹
- شادروان صمدگلکار را بشناسید ۷۳
- ازدواج معلولان ۷۴
- خاطره‌ای فراموش نشدنی از مراسم عروسی آقای صفرعلی و پروین ۷۶
- بانوان نیکوکار در سه سال نخستین ۷۸
- پرستارهای فیلیپینی ۸۴
- احداث خانه سالمندان در قلعه شیخ ۹۷
- ایجاد ساختمان فیزیوتراپی ۱۰۰
- انتقال سالمندان از آسایشگاه امین‌الدوله به قلعه شیخ ۱۰۷
- ۱۳۵۷ آغاز انقلاب ۱۱۱
- حوادث روزهای انقلاب ۱۲۴
- گروه بانوان نیکوکار در خدمت آسایشگاه کهریزک ۱۲۶
- آغاز کار شهرک امید ۱۳۲
- چرا باید خانه سالمند بسازیم ۱۴۴
- خاطره اولیه دیدار دکتر حکیم‌زاده از ساختمان توانبخشی ۱۴۸
- غروب خورشید ۱۴۹
- طلوع خورشید ۱۵۶
- تشکیل اولین بازار گروه بانوان نیکوکار - سال ۱۳۵۲ ۱۶۰
- درود بر بانوان نیکوکار ۱۷۵
- جاده خونین ۱۷۶
- تجهیز ساختمان توانبخشی سال ۱۳۵۹ ۱۸۱

۱۹۰	اتمام ساختمان شهرک امید
۲۰۶	جنگ و آزمایش الهی
۲۰۹	عروس کویر
۲۱۵	نگاهی کوتاه به ساختمانها و تأسیسات آسایشگاه
۲۳۸	به قلم خانم زرین علانی
۲۵۷	به قلم خانم منیره میری
۲۷۱	به قلم خانم ملیحه دربندی
۲۷۴	به قلم خانم صفری صالحون
۲۸۱	به قلم خانم استاد ملک
۲۸۴	به قلم خانم فروغ قندهاری
۲۸۶	به قلم خانم شکوه اعظم قندهاری
۲۹۲	به قلم خانم مهندس فرزانه کامور
۲۹۹	به قلم خانم اشرف شاهولی
۳۰۱	به قلم خانم مهری دستمالچی
۳۱۰	آرامش قبل از طوفان
۳۱۱	سی و یکم خرداد سال ۱۳۶۹
۳۱۹	ساختمان خانه مادر و کودک
۳۲۱	به قلم آقای سیدکمال احمدزاده
۳۲۵	به قلم خانم مهرانگیز قندهاری (احمدزاده)
۳۳۲	به قلم خانم دکتر شیرین غفوری

- ۳۳۵ عضویت‌ها
- ۳۳۶ همایش‌ها
- ۳۳۷ گزارش ویژه - اولین کنفرانس بین‌المللی سالمندی در ایران
- ۳۳۹ بیانیه کنفرانس
- ۳۴۸ اعضای هیأت علمی اولین کنفرانس بین‌المللی سالمندی در ایران
- ۳۴۹ کلام آخر

www.ketab.ir

به نام خداوند جان و خرد



در سخن مخفی شدم چون رنگ و بود بر گل
هر که خواهد دید، گواند سخن بینه مرا

چرخ دل افروز زبان و ادب فارسی را، شاعران و سخنوران پاری کوی، به قوت قلم و مدد
قریب، هارم و همه جا، فروزان داشته اند و به پرتو تابناک آن، دل های دوستدار دنیایی را گرمی و
دیدگان شیفه زیبایی را روشنی بخشیده اند.

در آستان اهل قلم، بانوان همی شایسته دارند، و از آن میان، اختر چرخ ادب، پروین اعتصامی
ناوی ستودنی است.

سرکار خانم اشرف قدماوری (بهادرزاده)

با اهدای لوح تقدیر نخستین دوره جایزه ادبی پروین اعتصامی، تلاش شما را در پدید آوردن

کتاب «آشیان ره مش و پاس می داریم»

توفیق روز افزون شما را از آستان الهی آرزو مندیم.

زهره شجایی

مشاور رئیس جمهور دادگستر زمان

احمد مسجد جامعی

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

پروین اعتصامی

مقدمه

به قلم استاد حسین محی‌الدین الهی قمش‌ای
هیچ افسانه‌ای خوشتر از حقیقت نیست
و هیچ حقیقتی برتر از عشق نیست
و هیچ عشقی برتر از مهر و پیوند میان آدمی و آفریدگارش نیست
و برترین تجلی عشق به آفریدگار، عشق به آدمیان است
که همه آینه جمال و جلال پروردگار خویش‌تند

خلق را چون آبدان صاف و زلال اندر او تابان صفات ذوالجلال
خوبرویان مظهر خوبی او ناز ایشان عکس محبوی او
گر به خواب افتیم مستان وی‌ایم و در به بیداری به دستان وی‌ایم

مثنوی

در حکایت آمده است که نیم‌شبی ابراهیم ادهم بیدار شد و در ایوان
خانه خویش فرشته‌ای دید که طومار زرینی می‌نوشت. ابراهیم پیش آمد
و پرسید: این نامها از آن کیست و به کدام خصلت، مورد عنایت قرار

گرفته است، فرشته گفت: آنچه در این طومار زرنگار به قلم می‌آید، نام عاشقان خداست که به سبب این عشق به سعادت ابد رسیده‌اند. ابراهیم گفت: اگر توانی نام مرا به این طومار بیفزای؛ فرشته گفت: این نام‌ها برگزیده خداست و مرا نرسد که بر آن چیزی بیفزایم؛ ابراهیم گفت: پس اگر توانی نام مرا در شمار کسانی قرارده که بندگان خدا را به دل دوست می‌دارند؛ فرشته گفت: دریغ نیست. پس نام او بنوشت و ناپدید شد.

شب بعد باز ابراهیم فرشته را با همان طومار در ایوان دید؛ پیش رفت و نظری به طومار کرد و با شگفتی تمام نام خود را در صدر نام عاشقان خداوند دید.

و چنین است که هرکس بندگان خدا را دوست بدارد، به حقیقت از عاشقان خداست و هرکسی به زیارت بیماری رود، خدا را زیارت کرده است و هرکه به نیازمندی وام دهد، به خدا وام داده است، از آنکه پیامبر فرمود: «الخلق عیال لله»، یعنی مردمان اهل و عیال خداوندند، هرکه ایشان را خوشنود کند، خدا را خوشنود کرده است.

و حکایت است که ابوسعید را پرسیدند: راههای به سوی خداوند چند است، گفت: آن را شمار نیست، اما هیچ راه نزدیکتر از آن نباشد که راحتی به دل مسلمانی رسانی.

بدین نگاه، سرور آدمیان کسی است که کمر به خدمت آدمیان بسته و در عین بزرگواری خود را از همه کوچکتر دانسته و رفع نیازهای مردمان را وجهه همت خود کرده است. چنانکه حکیم نظامی در حماسه خود که به حقیقت حماسه همه انسان‌های شریف و با کرامت است، می‌گوید:

منم سرو پیرای باغ سخن به خدمت کمر بسته، چون سروین

فلک‌وار، دور از فسوس همه

سرآمد، ولی پای بوس همه

و شیخ محمود شبستری، کمال انسانی را در آن می‌داند که در عین خواجگی و سروری، چون غلام به خدمت خلق پردازد:

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی

و یکی از شعرای انگلیسی که نامش در روزگار نمانده است گوید: روح خویش را جستم، نیافتم؛ خدای قدس را جستم و او از من گریخت؛ برادر خویش را جستم، هم خدا را و هم روح قدس را پیدا کردم.

کتاب حاضر داستانی از حقیقت پرماجرایی عشق به انسانهاست و نویسنده و یکی از قهرمانان آن، نمونه‌ای از همان انسان‌های فرشته خوست که زنار عبادت به میان بسته و در معبد عالم خود را وقف خدمت کرده است. شیرزنی هوشمند که سعادت را در ستردن اشک یتیمان و شادی و طرب را در گرفتن دست ناتوانان یافته است. شیرزنی از آن دست که عطار گفت:

او نه یک زن بود، بل صد مرد بود از قدم تا فرق عین درد بود

منطق الطیر

این درد است که دوی جمله بیماریهاست و این درد است که هر کس بدان گرفتار شد، از جمله گرفتاریها رست و این درد است که سختی‌ها را آسان می‌کند و این درد است که کلید رحمت الهی است و این درد است که آدمیت ما در گرو اوست. از این رو عطار گفت:

ذره‌ای دردم ده ای درمان من زآنکه بی دردت بمیرد جان من
ذره‌ای درد از همه آفاق به در دو عالم یک دل مشتاق به

خوشا سعادت این بانوی گرمی و باران و همراهانش که داستان زندگی‌شان مایه سربلندی است و خوشا مردمی که این داستان را بخوانند و داستانی نظیر آن به صفحه عالم از زندگی خود به یادگار گذارند.

وسلام بر نیکوکاران جهان باد
حسین محی‌الدین الهی قمشه‌ای

www.ketab.ir

پیشگفتار

تقدیم به تو ای بانوی نیکوکار
ای نازنین همیار و ای مهربان همکار
تقدیم به تو عزیزی که بارها مرا ملامت کردی که چرا خاموشم؟
چرا خاطراتم را نمی‌نویسم که یادگار بماند.
اعتراف می‌کنم که نویسنده نیستم و فن زیبا نوشتن را نمی‌دانم، حال
که تو می‌خواهی یادی از خاطره‌ها، برگزیده‌ها و گوشه‌هایی از تلاش و
فعالیت‌هایم را می‌نویسم و به تو ای خواهری که به نیکوکاری عشق
می‌ورزی و با من و پس از من، همین راه را خواهی پیمود، می‌سپرم.
به تو پاکدل مهربانم که در جانت عشق خدا و خدمت به خلق نهفته
است و این همان ویژگی است که روح ما را به هم پیوند می‌دهد.
خدای من،
کسی که سال‌هاست راه خدمتگزاری را در زلال مهر و عطوفت و
هدایت تو آغاز کرده است و ادامه می‌دهد، شرمسار است که ذره‌ای از
آفتاب مهر تو را سپاس نگفته است.

توان بخشا! دستم بگیر، مرا استوار بدار، تا در طریق تو قامت برافرازم،
روشنی ده تا شمع جانم در خلوت با تو برافروزد، تا آنچه در روح و
ضمیرم گذشته است، نوشته شود.

پروردگارا! مهربانا! اگر درخشش رحمتت را از راهم برگیری، چراغ
هدایتم خاموش و خورشید توفیقم غروب خواهد کرد.
پس الهها، تو مدد کن تا این سرگذشت و این کلام ناقص، خلعت قبول
پوشد.

خدایا! در این راه مرا تنها مگذار،
پروردگارا! چگونه می‌توانم از این غمکده، تابلویی ترسیم کنم، که
درس عشق، اخلاص و بندگی بدهد.
الها! دلم را آینه تمام نمای عشقت قرار ده
ای خدا این وصل را هجران مکن سرخوشان عشق را نالان مکن
باغ جان را تازه و سرسبز دار قصد این بستان و این مستان مکن

شمعی که برای رضای خدا افروخته شود

درخشندگی و فروزندگی خورشید را دارد

در دامنه زیبای سلسله جبال البرز در جنوب دربند، دهکده مصفای
تجریش قرار داشت. نقاط مرتفع این کوه‌ها بیشتر ایام سال مستور از برف
بود و دو رودخانه از دربند به تجریش جاری بود که خیابان ملک‌پور آن
زمان و خیابان ثبت سابق (شهیدان فناخسرو امروز) را درمیان می‌گرفت.
ساکنین این خیابان دائماً از شنیدن صدای دلپذیر جریان آب و تماشای
ریزش آن بر روی سنگ‌ها و نسیم خنک و پرنوازشش بهره‌مند می‌شدند.

عطرگیاهان طبیعی، کوهسار و مزارع، لطافت خاصی به هوای این دهکده می‌بخشید. در بند و تجریش جزء شمیرانات و بیلاق تهران بودند و شهروندان برای گذراندن ایام تابستان، به این نقاط می‌آمدند، ولی روستاییان و کشاورزان و محافظان باغ‌ها، در تمام طول سال از زندگی در این منطقه خوش آب و هوا برخوردار بودند. در آن زمان، خیابان ولی عصر یا جاده تهران به شمیران، آسفالت نبود و راه‌های شمیرانات اکثراً پیاده‌رو بودند. به ندرت یک وسیله نقلیه مانند اتومبیل جیب، درشکه یا گاری رفت و آمد می‌کرد. سرپل محلی بود که اسب و الاغ کرایه می‌دادند تا به در بند و اوین و درکه، نیاوران و لشگرک و روستاهای اطراف آمد و شد کنند. مردم شمیرانات باهم رابطه دوستانه داشتند، در اثر زندگی در این محیط خوش آب و هوا، پوستی خوش‌رنگ، گونه‌ای سرخ و چشمانی درشت و سیاه داشتند. بیگانه کمتر در این سرزمین دیده می‌شد و بیشتر اهالی با هم فامیل بودند.

خانواده ما از سال ۱۳۱۲ ابتدا تابستان‌ها را در در بند و سپس در نیاوران سپری می‌کردند و بعدها، در سال ۱۳۳۰ پدر و مادرم، تجریش خیابان ثبت را برای زندگی انتخاب کردند. بعد از مدتی، در این باغ مصفا که محل سکونتشان بود حسینیه قندهاری بنا شد و این نقطه آغازی در پایه‌گذاری داستان شیرین آشنایان ره عشق شد.

کلاس درس قرآن در حسینیه قندهاری با استقبال خانم‌ها مواجه شد. خانم کاتوزیان مدرس و سخنران این مرکز تربیتی و فرهنگی بودند. این معلم صبور و مهربان روحی عرفانی داشت و شاگردان حسینیه قندهاری به این استاد گرانقدر عشق می‌ورزیدند.

در حسینیه قندهاری خانم کاتوزیان به ما آموختند:

قرآن مشعل فروزان هدایت، کتاب بزرگ حکمت، دریای رحمت و اکسیر شفابخش انسانیت است. خوشا به حال کسانی که آیات قرآن را به خاطر بسپرنند و در هر فرصتی که می‌یابند، پرفیض‌ترین لحظه‌های زندگی را، با عمل کردن به تعالیم قرآن، برای خود و دیگران به وجود آورند.

در این چند صباح محدود که خداوند به ما فرصت و امکان داده است تا گذری کوتاه به این دنیا نموده، کوله‌بارمان را برای سفری طولانی و بدون بازگشت آخرت آماده کنیم، بیکار ننشینیم و دست خالی از این دنیا نرویم. فرصت تنگ، توان ناچیز، مشغله فراوان، مطلب بسیار و حق انتخاب با ماست.

در سرزمین فکرتان گنجینه‌های بسیار نهفته است، از آنها استفاده کنید، برای نهادن چه سنگ و چه زر، باید کار کرد و عمل نمود. فقرزدایی، حمایت از محرومان، تأمین و گسترش رفاه، ضرورتی است حتمی و وقفه‌ناپذیر، برای رشد و تعالی انسان و همچنین پیشرفت جامعه، وظیفه شرعی هر انسان است.

در دامان خانواده هم به ما آموختند که ساختن بهشتی کوچک و شخصی، در اجتماعی که بسیاری از مردم در سختی باشند، کاری ساده‌لوحانه و احمقانه است. باید دنیا بهشت شود، باید برای دیگران بهشت بسازیم تا در لذات بهشتی غوطه‌ور شویم. باید قرآن بیاموزیم، بخوانیم، بفهمیم و عمل کنیم تا ریشه‌های بسیاری از ناهنجاری‌های مفسد اجتماعی را از بیخ و بن برکنیم.

مادرم عاشق قرآن و تعالیم ارزشمند آن بودند و ما را از خردسالی با دین و مذهب آشنا کردند.

مادرم می‌گفتند: باید درد دردمندان را بشنویم و چاره بیندیشیم، چاره کارساز که درمان درد باشد. باید وجدان‌های خفته بیدار شوند و آگاهانه بندگی خدا را کنند، بندگی خدا یعنی خدمت به خلق (انسان‌های

محروم). با این روحیه در خانواده و این ابعاد آموزشی و فکری، حسینیه قندهاری خانه همه بود، خانه جوانان و اغنیا و خانه فقرا و ضعفا.

هرگاه سیل، زلزله، اخراج معاودین ایرانی از عراق و حوادثی این چنین رخ می‌داد، در این حسینیه برنامه‌ریزی می‌شد که چگونه کمک‌رسانی را انجام دهیم. می‌دانستیم پدیده‌های طبیعی هریک به گونه‌ای، آزمونی بزرگ از سوی پروردگار هستند و ضرورت یاری‌رسانی به مبتلایان فاجعه، در همه زمان‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. در زلزله طبرس و بوئین‌زهرا، زمین خشمگینانه لرزید و همه قهرش را بر ساکنان بخشی از کشور ما فرو ریخت و با این رخداد هولناک، ده‌ها هزار انسان بی‌گناه جان باختند، صدها تن مصدوم و معلول شدند و شهرها و روستاها به تل خاک مبدل شد، و در حسینیه قندهاری شاگردان بسیج شدند و به کمک مصیبت‌دیدگان شتافتند و در حد توان یاریشان دادند.

همچنین، کودکان بی‌سرپرست مدارس شمیران شناسایی و به حسینیه قندهاری معرفی شدند. ما سالی چند بار به خانه‌های آنان می‌رفتیم. احتیاجات آنها را آبرومندانه، بی‌ریا و بی‌صدا با دست خودمان به آنها تحویل می‌دادیم و مثل عضوی از خانواده با آنان برخورد صمیمانه داشتیم. با این توضیحات دیگر جای تعجب نیست که در صفحه بعد می‌خوانید (در نیمه شبی در منزلم به صدا درآمد). این مرکز را برای کار خیر و قدم نهادن در راه خدا، همه می‌شناختند. مکان‌ها همه در ماهیت یکسانند، اما به واسطه انتسابی که به هرکاری پیدا می‌کنند، معظم و ارزشمند می‌شوند و یا برعکس، و خداوند متعال فرمود: فی بیوت اذن الله ان یرفع و یذکر سمه یعنی خداوند را قطعه زمین‌هایی ممتاز است که دوست دارد در آن مکان‌ها دعا شود.

این خانه که بهتر بگویم خانه راهنما، خانه راه‌گشا، خانه عشق، محبت و صفا، رحمت، همت و برکت بود، همیشه مشکل‌گشای بیچارگان و نیازمندان بود. خدایا صاحب این خانه و کاشانه تویی، اگر خدماتی بندگان انجام می‌دهند، به کرمات قبول فرما.

www.ketab.ir

خواننده عزیز

با تشکر از توجه شما به مطالعه کتاب حاضر و امید به اینکه خطاهای نویسنده را با دیده اغماض بنگرید، لازم به ذکر است در متن کتاب گهگاه شعری یا گفتاری نقل قول شده که به علت عدم اطلاع از نام گوینده اصلی گفتار، مرجع آن ذکر نگردیده، از این نقیصه پوزش می‌طلبیم.

www.ketabonline.ir